

کارکرد مقاومتی خانواده در منازعات قدرت

mrymmansouri@yahoo.com

مریم منصوری / دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۹

چکیده

بحران‌هایی که پس از دوران مدرن، گریبان‌گیر جامعه غرب و سایر نقاط جهان شد، متفکران و اندیشمندان را به بازنگری در رویدادهای جهان غرب و بنیادهای آن واداشت. نیمه دوم قرن بیستم، شاهد شوریدن حوزه‌های تفکر، به‌ویژه جامعه‌شناسی، علیه نظم نوینی بود که جهان سرمایه‌داری ایجاد کرد و کانون‌های قدرت را هدف می‌گرفت. ازجمله این رویکردها، نگاه پس‌اساختارگرایان، بخصوص فوکو به حوزه قدرت و سخن درباره مقاومت علیه قدرت است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌مندی از نگاه وجودشناختی به نهاد خانواده، این نهاد را که مبتنی بر رویکردی فطری و در جهت تکامل دوجنس است، دارای حیثیت‌هایی می‌داند که می‌تواند به‌عنوان کانونی علیه قدرت، دست به مقاومت بزند. نقطه قوت این نهاد، بازگرداندن مسیری است که قدرت نظم نوین در راستای سوژه‌گی به کار گرفته است. به عبارت دیگر، تلاش می‌شود تا ابتدا کارکرد مقاومتی خانواده، به‌عنوان یکی از پایدارترین نهادهای اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. سازوکار این کارکرد این است که از طریق وجود احساس در خانواده و نیز با رویکردی غیرفردگرا این نهاد، توانی مقاومتی می‌یابد که با ایجاد واسطه در خودآگاهی افراد، هدایت‌گری غریز، بهره‌مندی از ذهنیت زنان درون خانواده و قوتی که خانواده در حوزه اقتصادی دارد، می‌تواند قدرت نظم نوین را بر هم زند.

کلیدواژه‌ها: خانواده، نگاه وجودشناختی، قدرت، مقاومت.

مسئله سوژه و چگونگی شکل‌گیری انسان مدرن و نحوه‌رهایی از آن، یکی از دغدغه‌های فیلسوفان و جامعه‌شناسان متأخر، بخصوص در خارج از جهان غرب است. رویکردهایی همچون پسااختارگرایی در این زمینه وجود دارد که علی‌رغم توضیح روشنی از مسئله، راه‌حلی بنیادین برای آن نیافته‌اند و در نهایت به نوعی آنارشیزم می‌انجامند؛ چراکه انسان را در ساحتی از هستی قرار داده‌اند که وجه فطری و متعالی برای او در نظر نگرفته شده است. از این‌رو، اولویت، تنها علیه ساختار بودن است و نه چیزی فراتر از آن.

اما آنچه در این زمینه دارای اهمیت است، اینکه التفات بسیاری از متفکران به مسیر اشتباهی است که غرب در شکل‌دهی به انسان، در نحوه سوژه‌گی استقرار یافته است. اما در راهکاردهی نحوه مواجهه علیه این سوژه‌گی، مسیر روشنی یافت نمی‌شود. ضمن اینکه ساختارهایی که برای شکل‌دهی به سوژه قوام یافته‌اند، در حال بازتولید دائم هستند در حالی که آسیب‌ها و مشکلات روحی و جسمی موجود در وضعیت فعلی انسان، مکرراً تفکر درباره آن را برمی‌انگیزاند. مسئله اصلی این است که در ساختارهای منظم حاضر، که نظم دنیای متجدد را روز به روز بیشتر می‌کنند، راهکار مقاومت علیه این ساختارهای قدرت است و اینکه آیا خانواده به‌عنوان نهادی که هنوز علقه‌های فطری در آن حرف نخست را می‌زند، می‌تواند علیه این ساختارها بشورد یا خیر؟ از این‌رو، پرسش اصلی در این پژوهش این است که سازوکارهای اساسی تبیین مقاومت خانواده، به‌عنوان نهادی که استراتژی‌های قدرت را در شکل‌دهی به انسان و سوژه کردن وی محدود می‌کند، چیست؟

پیشینه پژوهش

در زمینه کارکرد خانواده، می‌توان به جرئت گفت که غالب مطالعات، بخصوص مطالعات جامعه‌شناسانه، از حیث کارکردهای قابل توجه خانواده به مطالعه آن روی آورده‌اند. از این‌رو، در کتاب‌ها و مطالعات جامعه‌شناختی خانواده، بخشی به کارکردهای این نهاد اختصاص یافته است.

اعزازی (۱۳۷۶)، در کتاب *جامعه‌شناسی خانواده* بیان می‌کند که آنچه مدنظر بسیاری از جامعه‌شناسان درباره کارکرد خانواده وجود دارد، در دو پارادایم قابل بحث است: یکی، رویکردهایی است که بر خانواده به‌عنوان نهادی مطلوب تأکید دارند و آن را به صورت گروهی خاص، با کارکردهایی قابل توجه در نظر می‌گیرند. دیگری، رویکردهایی است که بر ارتباط متقابل خانواده و جامعه اصرار می‌ورزند و معتقدند: بازتاب شرایط تعارضی جامعه در خانواده نیز مهم است. از دید گروه دوم، خانواده به صورت طبیعی وجود ندارد، بلکه در هر زمان بازتاب شرایطی خاص است که مورد بهره‌برداری قشری خاص قرار می‌گیرد (اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۲۱). در حالی که حتی کسانی همچون *لویی اشتراوس*، پس از مطالعه بسیاری از انواع خانواده در جای جای جهان، به این نتیجه می‌رسد که ازدواج پدیده‌ای طبیعی یا زیستی است، هرچند دارای ابعاد فرهنگی نیز هست. از این‌رو، یک وجه مطلق و یک مجموعه وجه نسبی را داراست (ساروخانی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹). گروه اول، با تأکید بر طبیعی بودن خانواده، به کارکردهای آن در جامعه می‌پردازند. دورکیم، از جمله این افراد است. او که آغازگر مهم‌ترین نظریات در مورد خانواده بود، در مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای

بر جامعه‌شناسی خانواده» و در اثر معروف خود «خودکشی»، به کارکردهای خانواده پیش از دوران مدرن در زمینه اقتصادی و حاکمیتی می‌پردازد. وی معتقد است: در دوران مدرن، خانواده، به شکل گروهی صمیمی درآمده که مناسباتش با خارج تغییر یافته است (هامان، ۱۹۸۸، ص ۲۵ به نقل از ساروخانی، ۱۳۸۲، ص ۷۷-۷۹).

اگ برن وتی بیتز (۱۹۳۴)، شش کارکرد اساسی در حوزه خانواده مطرح می‌کند: تولیدمثل، محافظت، اجتماعی کردن، تنظیم روابط جنسی، عاطفه و همراهی و پایگاه اجتماعی. نکته مهم این است که غالب جامعه‌شناسان نیز با الفاظ گوناگون و با اندک تفاوت‌هایی، همین کارکردها را مدنظر قرار داده‌اند (اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۰). اگرچه با توجه به مسیر تغییراتی که خانواده طی کرده و می‌کند، ممکن است در یک مجموعه کارکردها جابه‌جایی یا دگرگونی رخ دهد.

بستان (۱۳۹۰)، در کتاب *جامعه‌شناسی خانواده با نگاهی به منابع اسلامی* ضمن بیان نظر دیگر جامعه‌شناسان، به کارکردهای این نهاد از منظر اسلام می‌پردازد و آن را در سه بخش کارکردهای زیستی - اجتماعی، حمایتی و تربیتی - کنترلی بیان می‌کند.

در مورد مسئله قدرت و خانواده، تقریباً همه کتاب‌ها و مقالاتی که وجود دارد، ساختار قدرت در خانواده را مورد بررسی قرار داده‌اند و اینکه زنان، مردان یا فرزندان دارای قدرت بیشتری هستند. البته اینکه این قدرت چه نوع قدرتی است، بحث نشده است. برای نمونه، *نولفقارپور* و همکاران (۱۳۸۳)، اشتغال زنان را به عنوان منبعی برای قدرت معرفی می‌کند. مهسوی و صبوری (۱۳۸۲) نیز طی مقاله‌ای، ساختار توزیع قدرت را در سه بعد میزان تقارن قدرت، حوزه قدرت و حوزه‌های تصمیم‌گیری بررسی کرده‌اند.

بستان (۱۳۹۰)، با بررسی کلی نظریات قدرت در خانواده، نگاه اسلام در زمینه ساختار قدرت در خانواده را مورد کندوکاو قرار می‌داد و معتقد است: در نگاه اسلام، اقتدار مردان دارای تبیینی کارکردی است. لذا این برتری، ناظر به وجوه ظاهری قدرت است.

در تحقیقات بین‌المللی نیز این موضوع مطرح شده است برای نمونه، ویستر (۲۰۰۰) نشان داده که زنان هندی دارای قدرت بسیار در تصمیم‌گیری در خانواده هستند. در بعدی کلان‌تر، گرین و دیگران (۱۹۸۳)، در یک بررسی بین‌المللی بیان می‌کنند که تصمیم‌گیری زوج‌ها به توسعه جامعه بستگی دارد و مسیر از پدرسالاری به سمت برابری خواهی پیش می‌رود. آنچه عنایت و سروش (۱۳۸۸)، در این باره اذعان می‌دارند آن است که تحقیقات داخلی و بین‌المللی درباره ساختار قدرت در خانواده و عوامل مؤثر بر آن، در غالب موارد نشان داده‌اند که ایدئولوژی‌های جنسیتی به شکل بسیار قدرتمند، بر موقعیت و قدرت زنان در خانواده سایه افکنده‌اند.

مسئله مقاومت و نسبت آن با خانواده نیز از همین جهت مورد بررسی قرار گرفته است. عنایت و سروش (۱۳۸۸)، در مقاله «میزان و نوع مقاومت زنان در روبرویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره»، به بررسی نوع کنشگری زنان در زندگی روزمره می‌پردازند و با این فرض دوسرتو پیش می‌روند که زنان طبقه‌ای فرودست هستند که معمولاً در مقابل اعمال فرادستان و استراتژی‌های آنان مقاومت می‌کنند. این مقاومت را در زندگی روزمره خود، در امور منزل و خانواده، نشان می‌دهند (همان).

اما آنچه به‌عنوان موضوع اساسی در این نوشتار مورد بررسی می‌گیرد، مسئله‌ای نیست که ناظر به درون خانواده باشد. پس از دوران مدرن، یکی از چالش‌های پیش‌روی جهان، مسئله ساختارهای سلطه و قدرتی بود که بر افراد و سوژه‌ها اعمال می‌شد. البته در نظریات اندیشمندان اجتماعی، از کلاسیک‌های آنان همچون مارکس گرفته تا افراد متأخری همچون فوکو، بوردیو، گرامشی، آلتوسر و بسیاری از پیروان مکاتب چپ، همچون مکتب فرانکفورت شاهد آن هستیم. هریک از این افراد و مکاتب به نحوی درصدد توصیف قدرت، چپستی آن و چگونگی نحوه اعمال آن و راه کارهای مقابله و مقاومت علیه آن هستند. بررسی چگونگی تحلیل این افراد از مجال و حوصله نوشتار حاضر خارج است، اما می‌توان یک خط سیر را در آن مشاهده کرد که در ادامه، به آن اشاره خواهد شد. اما مسئله اینجاست که راهکار عملیاتی مبارزه با سلطه موجود، که روزبه‌روز نرم‌تر، ناپیدتر و خردتر می‌شود، چیست؟

به نظر می‌رسد، با توجه به پیشینه‌ای که بیان شد، اولاً کارکرد مقاومتی درباره نهاد خانواده مورد بررسی قرار نگرفته است. اتفاقاً بسیاری از فمینیست‌ها و اندیشمندان ضدسرمایه‌داری، خانواده را در راستای سلطه قلمداد کرده‌اند (بستان، ۱۳۹۰، ص ۷۵-۷۷ و ۹۰-۹۵) که در این پژوهش، مبتنی بر نگاه حکمت متعالیه و فطرت انسانی، این نگاه به چالش کشیده می‌شود. ثانیاً، قدرت را عموماً در خانواده بررسی کرده‌اند و بیرون از آن، به‌عنوان راه‌حلی علیه قدرت، مورد بحث قرار نگرفته است. ثالثاً در بحث منازعات و مناسبات قدرت، خانواده اساساً به‌گونه‌ای که در این نوشتار مطرح خواهد شد، بیان نگردیده و تاکنون در میان اندیشمندان، از خانواده چنین انتظاری نمی‌رفته که یکی از راه کارهای مقاومت در نظر گرفته شود. البته، این مسئله، ناشی از مبانی و مبادی رویکردی است که تاکنون در میان غالب اندیشمندان وجود داشته و نهایتاً این حوزه به‌عنوان حوزه مقاومتی در نظر گرفته نمی‌شده است.

چارچوب نظری

وجودشناسی خانواده

این پژوهش، براساس فلسفه صدرایی، به مطالعه وجودشناختی اشیا می‌پردازد. رده وجودشناختی اشیا، نه تنها نگاه به اشیا در مرتبه حسی آنها را لحاظ نمی‌کند، بلکه حتی ناظر به ذات ماهوی و ماهیات اشیا، را که محل تباین و افتراق هر ذاتی از ذات دیگر هست، نیز مورد بررسی قرار نمی‌دهد، بلکه درک حقیقت ناشی از کنکاش در وجود اشیا به تعبیر دیگر، حقیقت وجودی اشیا، جدای از هرگونه تعینات ماهوی آنهاست. این نوع نگاه، نقطه افتراق فلسفه اسلامی از فلسفه ارسطویی است که با اصالت وجود صدرالمتألهین به اوج خود رسیده است (سوزنچی، ۱۳۹۱). در این مرتبه از شناخت، انسان در تلاش است تا حقیقت عینی وجود و نه مفهوم آن را بشناسد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۶) که البته مراد وجه مادی اشیا نیست.

در بحث از وجودشناسی خانواده، باید به این نکته اشاره کرد که خانواده، شیئی متمایز از وجود انسانی ندارد. از این رو، در اینجا اصل موضوعه وجودشناسی، حقیقت انسان از این منظر است که حیثیت و شأن خانوادگی می‌یابد. مسئله آن است که انسان یک حیثیت ویژه به نام «حیثیت خانوادگی» دارد که متمایز از حیثیت فردی و شخصی وی و جدا از روابط عرضی وی با دیگران است (همان). از این رو، در فلسفه اسلامی، که وجودشناسی غیرماتریالیستی را

مبنای کار خود قرار می‌دهد. بحث خانواده ذیل عنوان «تدبیر منزل»، منحا از سیاست مدن مطرح می‌گردد؛ یعنی مباحث مرتبط با خانواده، مستقل و در عرض مباحث احکام فرد و جامعه مطرح می‌گردد. این امر ناشی از همان وجودشناسی متفاوتی است که در نگاه خانواده به فلسفه اسلامی وجود داشته است (همان).

از جنبه محتوایی، در فلسفه صدرایی، با نظر به بحث اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود نیز مطرح می‌شود. در نگاه وحدت در عین کثرت، در عین اینکه هویت افراد مورد تأکید است، اما انسان‌ها کاملاً مستقل و متباین از هم نیستند. لذا فردگرایی به معنای مدرن آن مورد پذیرش نیست (همان). این اصل و اصل علیت، که در آن علیت غایی نیز مطرح است، موجب می‌شود تا انسان روابط خویش با دیگران را براساس غایات وجودی خویش سامان بخشد. وجود زن و مرد، به‌عنوان وجوداتی که فی‌نفسه ناقص هستند و یک حیثیت تعلقی و ارتباط حقیقی در وجود زن و مرد نسبت به دیگری نهفته است، ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که این دو، مکمل یکدیگرند و پاره‌ای از کمالات وجودی انسان، جز با وجود این دو نقش میسر نمی‌شود. این، همان حیثیت وجودشناختی خانواده است که البته با توجه به اصل وحدت تشکیکی وجود، منافاتی با اصالت حیثیت فردی انسان ندارد (همان).

نتیجه اینکه سخن از تشکیل خانواده، طبق یک مبنای انسان‌شناختی، تنها بر مبنای یک قرارداد و توافق اجتماعی نیست، بلکه از جنبه تعلق و ارتباط زن و مرد، با نظر به غایت و در مسیر تکامل آنان، امری ضروری است. از این رو، اگر دعوایی میان فرد و اجتماع در حوزه جامعه‌شناختی مطرح باشد، خانواده ایستگاهی خواهد بود که درصدد مرتفع ساختن این نزاع برآمده است. می‌توان گفت: خانواده از یک سو، فردیت را در عاملیت قرار دادن انسان لحاظ می‌کند و از سوی دیگر، توجه به جمع را، هرچند در ساختاری کوچک، از سوی این عاملیت در نظر می‌گیرد و نهادی بینابین و در جهت تعدیل فضای نزاع فردگرایی و جمع‌گرایی قرار دارد. در ادامه، به ویژگی‌هایی از خانواده، که مرتبط با بحث مقاومت و خروج از سوژه‌سازی فرد است، اشاره می‌کنیم.

سوژه و سوژه‌گی

«سوژه» و «سوژه‌گی»، مقوله‌ای فلسفی است که البته خاص دوران مدرن است و به‌عنوان صدر مسائل انسان‌شناختی در تفکر اندیشمندان پسامدرن مورد نقد قرار دارد. آلتوسر، متفکران مکتب انتقادی همچون هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه و هابرماس و بخصوص فوکو در این زمینه بسیار نوشته‌اند. البته یک مسئله در این میان بیشتر مورد توجه قرار گرفته و آن اینکه اساساً سوژه‌کنیوبته، به‌عنوان امری که به دنبال شناخت انسان است، چگونه به وقوع پیوسته است و عقلانیتی که حاصل آن در سوژه وجود دارد، چگونه عمل می‌کند؟ باید اذعان کرد که مسئله انسان و چگونه تمثیل یافتن این انسان، از رئوس مسائل جامعه‌شناسی است. برای نمونه، در جامعه‌شناسی معاصر تاویلی رایج بود که جامعه‌شناسی ماکس وبر بسیار تحت تأثیر مطالعه فرایند عقلانی‌گری است. اما به تازگی تاویل دیگری ارائه شده که درون‌مایه اصلی آثار وبر، انگاره بشریت است (میلر، ۱۳۸۲، ص ۱۶). اما آنچه در دوران مدرن به آن پرداخته شده، نوع خاصی از انسان است که از وی، به‌عنوان «سوژه» یاد می‌شود.

سوئزکتیویسم اساساً به تأمل دربارهٔ خود می‌پردازد. هرچند که دکارت در پایان کتاب *تأمل* خود قبول می‌کند که زندگی انسان اکثر اوقات در معرض خطاست (دکارت، ۱۹۶۸، ص ۱۶۹ به نقل از: ای.هال، ۱۳۹۶، ص ۱۲). البته این محدودیت غیرقابل اجتناب موجب نشد که دکارت دربارهٔ «خود» تأمل نکند. اما سوژه‌گی در ادامه، مفهوم پرکاربردی قلمداد می‌شود که به فرد شخصیت و ثباتی می‌دهد که به‌عنوان یک موجودیت اجتماعی، به درجه‌ای از تفکر و خودآگاهی می‌پردازد (ای. هال، ۱۳۹۶، ص ۱۶). البته این نگرش، ذیل نگاه مدرن و عقل‌خودبنیاد، نحوه‌ای جدید از انسان را ممکن ساخته است. در هریک از نظریات اجتماعی، بر وجهی از سوژه تأکید شده است. سوژه در نظریه‌های انتقادی، فردی معین در رابطهٔ واقعی خود با سایر افراد و گروه‌ها، در تعارض و کشمکش با طبقه‌ای خاص و سرانجام، در شبکه‌ای منتج از مناسبات با تمامیت اجتماعی و با طبیعت است (هورکهایمر، ۱۹۷۳، ص ۲۰۴) که در یک فرایند «تاریخی معین» جا دارد؛ سوژه‌ای که مولد و حامل نظم نوین اجتماعی است (میلر، ۱۳۸۲، ص ۳۶-۳۹). در نگاه فوکو، سوژه در مجموعهٔ دانش‌ها به‌منزلهٔ ابژهٔ اصلی در چنگال عمل مجموعه‌ای از دانش‌هاست؛ هرچند سوژه فعالانه ارتقا می‌یابد؛ یعنی نوعی «آزادسازی» است که به دام انداختن است (همان، ص ۲۶). فوکو، از سامانه‌هایی سخن می‌گوید که از طریق عملکرد مفهومی و عملی، انبوهی از دخالت‌ها، در حال تولید و شناخت سوژهٔ فردی‌اند (همان، ص ۱۲۲). از این رو، می‌توان از سوژه، به‌عنوان انسان تمثیل‌یافتهٔ جهان مدرن یاد کرد که در حال بازتولید نظمی است که جهان مدرن ایجاد کرده است. مسئله‌ای که اساساً ذهن متفکران پسامدرن را به خود مشغول ساخته است، چگونگی خروج از این سوژه و سوژه‌گی است. البته بیشتر در توصیفاتی که از این مقوله و استراتژی‌هایی که برای سوژه کردن به عمل آمده، می‌توان به دنبال راه‌های فرار باشیم. اما آنچه شاهد هستیم، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای در کلیت این راهبردها مشاهده نمی‌شود. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینکه اساساً انسان در رویکرد فلسفهٔ متعالیه، خود را در نسبت با وجود حقیقی و ربط به وجود مستقل تعریف می‌کند و نظمی که براساس این عین‌الربط تنظیم می‌گردد، مبتنی بر علمی است که این علم به تناسب وسع و توان انسان به وی افاضه می‌شود و همهٔ ساحت‌های علم او مکانمند و زمانمند نیستند (سلطانی، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹). فطرت در اینجا نقش مهمی را ایفا می‌کند. از این رو، خروج از سوژه مبتنی بر نگاهی غیر از سوژه و سوژه‌گی، بر پایهٔ فطرت و در نسبت با ذات مطلق، ممکن می‌شود.

قدرت

در طول تاریخ اندیشه، بخصوص اندیشهٔ اجتماعی، مسئلهٔ قدرت، مسئله‌ای جدی و اساسی بوده است. از زمان *افلاطون* در عصر باستان، تا نیمهٔ قرن نوزدهم و اکنون در مباحث پست‌مدرنیسم، «قدرت» همیشه در کانون توجه اندیشهٔ سیاسی قرار داشته است. دسته‌بندی، گاه براساس گفت‌وگو، فلسفی و گاهی نیز تا حدود جامعه‌شناختی بوده است. در موضوع قدرت تحلیل‌های زیادی انجام گرفته است. اما آنچه در این مقاله مدنظر نگارندگان است، برداشتی از مفهوم قدرت است که بیش از آنکه در فلسفه و فلسفهٔ سیاسی درمورد آن واکاوی صورت گرفته، در جامعه‌شناسی نمود

یافته است. برای درک بهتر این مفهوم، رجوع به تقسیم‌بندی آر. کَلگ، خالی از لطف نیست. وی در کتاب چارچوب‌های قدرت در یک تقسیم‌بندی گویا، دو نوع خط سیر «استمرار» و «عدم استمرار» را در شناسایی مفهوم قدرت بخصوص پس از دوران مدرن را مشخص می‌کند (آر. کَلگ، ۱۳۸۳، ص ۱۲) که مؤلفه‌های آن در جدول زیر آمده است:

جدول ۱: دو نوع خط سیر در شناسایی مفهوم قدرت

«استمرار» در مفهوم قدرت: نگرش مدرن	«عدم استمرار» در مفهوم قدرت: نگرش فرامدرن
براساس نظریات هابز	براساس نظریات ماکیاولی
تفسیر ماهیت قدرت	تفسیر اعمال قدرت
تأکید بر عاملیت و اراده	نقد عاملیت
وجه هیئت حاکمه و رهبری سیاسی قدرت	وجه اجتماعی قدرت
متمركز	سیال و فاقد مركزیت
تأکید بر علت و ضرورت	نفي علت و ضرورت
دارای سلسله‌مراتب	امری که بلاواسطه بر همه اعمال می‌شود
نوع مشخص قدرت	انواع متفاوت قدرت
رویکرد سلبی و در تقابل با دیگر مفاهیم	توجه به جنبه‌های مولد قدرت و مرتبط با دیگر مفاهیم

به نظر می‌رسد، برداشتی که میشل فوکو از قدرت ارائه می‌دهد، با وجود نقدهایی که بر آن وارد است، برداشتی جامعه‌شناختی است که دایره شمولیت آن را افزایش می‌دهد. فوکو می‌خواهد چگونگی اعمال قدرت بر «سوژه» را بررسی کند. در مدل تبارشناسانه فوکو، نسبت‌های اجتماعی، به گونه‌ای لحاظ می‌شوند که هر موجود اجتماعی - (عامل فردی) - به‌منزله نتیجه تأثیر قدرت به چپستی خود می‌اندیشد (سجویک، ۱۳۸۸، ص ۳۸۳). از این رو، فوکو، قدرت را به متن اجتماع و روابط انسانی سوق می‌دهد. این اولین ویژگی قدرتی است که او درصدد توصیف چگونگی آن برآمده است. ویژگی دوم، توجه به «میکروفیزیک قدرت» در تحلیل آن است. وی مدعی یافتن سازوکارهایی است که به موجب آن قدرت، عمل می‌کند و... این همان فیزیک خرد قدرت است. از این رو، منظور فوکو از «میکروفیزیک» قدرت آن است که نباید به شکل‌های رسمی و نهادینه‌شده قدرت توجه نمود، بلکه باید به سراغ قدرت در مقصد نهایی آن؛ یعنی در سطح روابط ریز انسانی و حتی نحوه رابطه فرد با خودش رفت که به وسیله کردارهای روزمره افراد به طور مدام استمرار می‌یابد (دیرفوس و رابینو، ۱۳۷۶، ص ۲۱۸-۲۱۶).

ویژگی سوم، این است که قدرت از پایین می‌آید. به نظر فوکو، همه ما قدرتی در جسم خود داریم. اما باید مشاهده کرد که چگونه این سازوکارهای قدرت، از طریق سازوکارهایی هرچه کلی‌تر و به صورت سلطه فراگیر به کار افتاده، استقرار یافته، به کار گرفته شده، تبدیل شده، جابجا شده و گسترش یافته اند (سجویک، ۱۳۸۸، ص ۳۸۵).

در یک معنای کلی از قدرت، می‌توان گفت: نه صرفاً خوب است و نه صرفاً بد. نه صرفاً مولد است و نه صرفاً مخرب، بلکه می‌تواند همه این شکل‌ها را داشته باشد نمونه منفی قدرت، سلطه و انقیاد است و نمونه مثبت آن، احتمالاً بر ساخت پدیده‌هایی است که برای بشر سودمند بوده‌اند (شرت، ۱۳۸۷، ص ۲۱۵). برداشت فوکو از «قدرت» ظرفیت‌های قابل توجهی را برای تحلیل‌های اجتماعی فراهم می‌آورد که در نگاهی غیر از نگاه حاکمیتی مورد توجه قرار گیرد؛ به نحوی که تأثیرات

خود را بر کلان‌ترین تا خردترین روابط و نظم‌های اجتماعی تحمیل می‌کند. مسئله‌ای که طی این مقاله به آن پرداخته خواهد شد، همین نحوهٔ مقابله با سوژه‌سازی‌ای است که این نوع از قدرت، مورد توجه فوکو، در تلاش برای سامان دادن به آن است. در اینجا لازم است برداشت وی و افرادی که در این راستا از مقاومت سخن به میان می‌آورند نیز بیان گردد.

مقاومت

نگاه فوکو، قدرت را به گونه‌ای در نظر می‌گیرد که شبکه‌ای عمل می‌کند و در خردترین حالات در نظر گرفته می‌شود. در این نگاه، یکی از ضروری‌ترین وجوه آن، مقاومتی است که در قبال آن شکل می‌گیرد. این چهره از قدرت، حتی با آنچه ضد آن قرار می‌گیرد، پیوند برقرار می‌کند. به بیان دیگر، «قدرت» همنشین و همراه همیشگی «مقاومت» می‌گردد و نقاط مقاومت همه جا حاضرند. این مقاومت‌ها، به طور معمول در زمان و در مکان پخش هستند. در تاریخ «بالفعل» سر و کارمان بیشتر با نقاط مقاومت موقتی و سیال است، که از لایه‌های اجتماعی و افراد سر می‌زند. این امر، ناشی از این واقعیت است که سرچشمه‌های قدرت با یک نیروی یکپارچه مخالف سلطه‌گران - سلطه‌پذیران روبه‌رو نیستیم، بلکه روابط نامتعادل و سیال عملاً در پیکر جامعه، به شیوه نامنظم توزیع شده است (تاجیک، ۱۳۷۸، ص ۲۳). به عبارت دیگر، می‌توان گفت: مقاومتی که فوکو از آن صحبت می‌کند، همچون قدرتی که آن را توصیف می‌کند، در همه‌جا پخش می‌شود و اعمال می‌گردد و با آن مقاومتی که مثلاً در نظریات مارکسیستی با آن به‌عنوان «عنصر شکل‌دهندهٔ انقلاب» یا در نظریات لیبرالیستی به‌عنوان «عنصر موجودیت‌بخش اصلاح و تغییر» مطرح می‌شود، متفاوت است. علاوه بر این، تبیین فوکو در مورد مقاومت نیز همچون قدرت آن است که ما با سیاست محلی‌شدهٔ مقاومت مواجهیم (سجویک، ۱۳۸۸، ص ۳۷۰).

دربارهٔ موجودیت قدرت، فوکو بیان می‌کند که «هرجا قدرت هست، مقاومت هم هست و هیچ رابطهٔ قدرتی بدون مقاومت وجود ندارد» (فوکو، ۱۹۸۰، ص ۱۴۲). «در ذات رابطهٔ قدرت سرکشی‌های اراده و پافشاری بر آزادی نهفته که به طور مداوم رابطه قدرت را برمی‌انگیزد؛ یعنی هرجا که یکی وجود داشته باشد، دیگری نیز سربرمی‌آورد» (مینسون، ۱۹۸۰، ص ۸). مسئلهٔ دیگر، همان گفتار فوکو در باب ماهیت و چیستی مقاومت است که به نحوهٔ اعمال قدرت مربوط می‌شود. نحوهٔ اعمال قدرت، به ماهیت مقاومتی که ایجاد می‌شود، مربوط است. همان‌گونه که پیش از این آمد، فوکو به جای پرداختن به اینکه قدرت از کجا نشئت گرفته و به دست چه کسی اعمال می‌شود، به مناسبات و چگونگی اعمال آن می‌پردازد. در مورد مقاومت نیز همین موضوع مورد تأکید است؛ یعنی در توصیف نوع رفتار مقاومت و ماهیت آن، باید گفت: در مقابل هر رابطهٔ قدرت، حوزه‌ای کاملی از واکنش‌ها و تدابیر شکل می‌گیرد که به‌عنوان مقاومت وجود دارد و به تعبیر مینسون این مقاومت همیشگی به‌عنوان «تقابل غیرقابل تقلیل» در نظر گرفته می‌شود (همان، ص ۳۷۸). از این رو، نحوهٔ اعمال قدرت ممکن است از طریق ماهیت مقاومتی که در برابر آن ایجاد می‌شود، شناخته شود. در نتیجه، این اشکال مقاومت به‌عنوان نقطهٔ عزیمت در نظر گرفته می‌شوند؛ مثل زنان در برابر مردان، فرزندان در برابر والدین، بیماران روانی در برابر روان‌کاوان و... (همان، ص ۳۵۱).

طبق استدلال فوکو در هر رابطه‌ای، نوعی «استراتژی مبارزه» به صورت بالقوه وجود دارد؛ به این معنا که در این نوع روابط، اساساً سازوکارهای نسبتاً ثابتی وجود دارد تا رفتارها را هدایت کند و نتایج را به گونه‌ای مرتب، سامان بخشد، اما ممکن است این سازوکارها به دست «بازی آزاد واکنش‌های متخاصم»، از صحنه خارج شوند. به این ترتیب، یکی از حدود هر رابطه قدرتی، رویارویی و تخصیصی است که ممکن است آن را تضعیف کند، یا از میان بردارد. البته گاهی به استقرار و تحکیم یک رابطه قدرتی بینجامد (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴-۱۷۵). از این رو، اعمال قدرت معمولاً به خاطر ترمز اتباع در معرض خطر قرار دارد و تکنیک‌های اعمال قدرت، به دلیل مواجهه با مقاومت، ترمز و هزینه‌های پیش‌رو با نوعی پالایش و اصلاح مداوم همراه است (نظری، ۱۳۸۴). اگرچه مقاومت، به‌عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در جریان مناسبات قدرت اعمال می‌شود، اما به نظر فوکو، حتی زمانی که افراد مطیع مقاومت می‌ورزند، وضع تعبیری نمی‌کند: مقاومت صرفاً ضرورت عامل انضباط را به میان می‌کشد (آر. کلاگ، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷). از نظر فوکو، متفکران بسیار دیگری نیز به مسئله مقاومت پرداخته‌اند. مانند تفسیر مقاومتی که دوسرتو یا گرامشی بیان می‌دارند. در نظر دوسرتو، فهم مقاومت تنها از طریق تفسیری از کردارهای آدمیان ممکن می‌شود. او روزمره را قلمرو مقاومت عملی و مجازی در نظر می‌گیرد. نکته دیگر آنکه دوسرتو برای توزیع مقاومت به دنبال نیروی مشخص یا طبقه‌ای نمی‌گردد، بلکه پراکسیس در کردارهایی معمولی و متنوع متجلی می‌شود. مقاومت نیز مانند قدرت، از رنگی به رنگی و از میدانی به میدانی دیگر، تغییر موضع می‌دهد (کاظمی، ۱۳۸۴).

گرامشی به خلاف فوکو، راه‌گزینی برای فرار از تأثیرات قدرت حاکم را برای فرد لحاظ می‌کند. این همان جایی است که فوکو از پرداختن به آن بازمی‌ماند، یا دست‌کم افقی را پیش‌روی مفهوم سوژه روشن نمی‌کند (علی‌محمدی، ۱۳۹۶). گرامشی «دستگاه‌های تلویزیون، خانواده، مدرسه، دین، روزنامه و غیره» را «دم و دستگاه‌های هژمونیک» معرفی می‌کند که از طریق آنها افراد به جای سرکوب و استفاده از صورت‌عریان قدرت، یعنی خشونت، با قدرت حاکم پیوند می‌خورند (توماس، ۲۰۰۹، ص ۱۳۳-۱۹۴).

به نظر می‌رسد، این برداشت خرد از مقاومت دارای ظرفیت‌های قابل‌توجهی است. هرچند فوکو آن قدر مقاومت را هم‌مشین قدرت قرار می‌دهد که گویی هیچ راه مفری وجود ندارد و هیچ قدرتی بدون مقاومت پیش نمی‌رود. اگرچه مقاومت، مفهومی است که در تقابل با قدرت معنا می‌یابد، اما آنچه در نگرش دینی این وجه جبری را کنار می‌نهد، این است که ممکن است در قبال قدرتی که به معنای باطل خود را به پیش می‌راند، مقاومتی شکل گیرد که ناظر به معانی حق باشد. این همان نقطه افتراق از مفهوم مقاومت فوکو است که در این مجال، مقاومت خانواده با این چارچوب معنا می‌یابد: مقاومتی خرد، هم‌مشین با قدرت، اما با امکان معنایابی بر حق علیه قدرت باطل.

آنچه در این پژوهش مدنظر است، اینکه مقاومتی که فوکو از جهت نوع کارکرد و راهبردی آن توصیف می‌کند، ظرفیت قابل‌توجهی دارد. اما افزون بر این، مقاومتی که فوکو از آن یاد می‌کند، آنچنان سیال است که ذاتی در آن لحاظ نمی‌شود، به‌هرحال، به قدرت ارجاع می‌شود؛ آن هم نه قدرتی که ذات دارد. اما در نگرش فلسفی وجودشناسانه صدرایی، امور، لزوماً به ذات و امر مستقل بازمی‌گردند. لذا هرچند در یک دوگانه قدرت - مقاومت، شروع به تحلیل می‌کنیم. اما

این مقاومت در قبال قدرتی است که جهان انسانی را به ناحق، در نظمی سامان می‌بخشد که انسان به سوژه مبدل می‌گردد و مراد از «مقاومت» اینجا، مقاومتی است که با معانی حقانی متصل به فطرت انسانی، به‌عنوان امری که دارای ذات، مواجه می‌شود. طبق این مبنا، می‌توان از مقاومت با ریشهٔ قیام و اقامه سخن به میان آوریم که ذات در آن، لحاظ شده و لزوماً در ربط، معنا نمی‌یابد. در این نوع مقاومت، فرد به‌عنوان انسانی مختار در نظر گرفته می‌شود. اگرچه در ساحاتی، ساختارها در تلاش برای غلبه بر آن هستند، اما وجه اختیاری وی و نیز وجود امری همچون فطرت، که علاوه بر غرایز، در نهاد آدمی موجود است، موجب می‌شود تا مقاومت، وی را دارای سطحی از وجود بینیم و فی‌نفسه به این مقاومت، قدرت مقابله ببخشیم. در اندیشهٔ فوکویی، حتی مقاومت نیز در وجهی از بازتولید‌کنندگی برای قدرت در حال عمل است. به عبارت دیگر، گاهی به استقرار و تحکیم یک رابطهٔ قدرت می‌انجامد (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵). اما در اندیشهٔ ذات‌گرایانه‌ای که در حکمت اسلامی با آن در حال عمل هستیم (منصوری، ۱۳۹۴، ص ۱۵۸)، مقاومت در وجود انسانی، نه برای بازتولید قدرت، که علیه قدرت، دست به عمل می‌زند و وجه عاملیتی دارد. از این‌رو، بیشتر در معنای فوکویی از قدرت و مقاومت، در مقام توصیف کارکردی و وجه تدبیری و راهبردی و استراتژیکی آن استفاده می‌کنیم.

علت‌کاوی ظرفیت مقاومتی خانواده

با بیانی که در بخش چارچوب نظری گذشت، اکنون می‌توان از تحلیل دربارهٔ علل ظرفیت خانواده در مقاومت علیه حوزه‌هایی از قدرت که در تلاش برای سوژه‌سازی افراد و نظم‌پذیری کنترل‌گراانه را در دستور کار خود قرار داده‌اند، سخن برانیم. در ادامه، به علل این موضوع اشاره خواهد شد.

وجود احساس در خانواده و ثمرات آن

مسئلهٔ عقلانی شدن همه چیز در ساحت عقل ابزاری و ذیل اندیشهٔ پیشرفت، یکی از دغدغه‌های اصلی متفکران حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی بود. اما پس از مدتی، همین «عقلانی شدن همهٔ امور» معضلی شد که حتی نظریه‌پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی نیز به آن پرداخته‌اند. اشارهٔ وبر در کتاب *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، به شناخت ریشه‌های عقلانیت مدرن و آثار آن از همین جهت است. نظمی که بنا بود وسیله‌ای برای نیل به هدف باشد، خود به هدف تبدیل شد و مخلوقی شد که خالق خود را به دست فراموشی سپرد. این، معنای «قفس آهنین» وبر است (وبر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶). در میان متفکران پست‌مدرن، بخصوص متفکران مکاتب چپ و مارکسیستی، در نقد این نوع عقلانیت و ساحات آن، نیز مباحث مفصلی وجود دارد. اما آنچه در اینجا مورد بحث است، وجود این عقلانیت در مقابل هرگونه امر غیرعقلانی از جمله احساسات است. جدا شدن حیثه‌های زندگی و تبدیل آنها به حوزه‌های دوگانهٔ خصوصی - عمومی موجب شد تا روابط صمیمی متقابل میان اعضا و برخوردهای مبتنی بر احساس به حوزهٔ خصوصی راه یابد و محل کار و عرصه‌های عمومی، خالی از احساس باشد. بیان وبر دربارهٔ اینکه در کارخانه و اداره، دیگر جایی برای روابط و سخنان خصوصی و خانوادگی نیست، ناظر به همین معناست (آرون، ۱۳۷۷، ص ۶۰۴).

علی‌رغم اینکه خردگرایی افراطی موجب آثار سوئی از جمله برهم خوردن آرامش انسان‌هاست، خانواده تنها نهادی است که به صورت کاملاً پایدار، از افراط در امر خردگرایی مبرا است. هرچند تبعات این خردگرایی به نهاد خانواده نیز رسوخ کرده و جایگاه اخلاق و امور عاطفی را تا حدی سست کرده، اما می‌توان از این نهاد، به‌عنوان «کانون عاطفه» نام برد؛ چراکه هنوز، مناسبات در روابط خانوادگی براساس عواطف پایه‌ریزی می‌شود. به همین دلیل، می‌تواند از یک پایداری موجه برخوردار باشد. هنوز عشق و محبت، جایگاه ویژه‌ای در مناسبات مادر و فرزندان، همسر و فرزندان و خود والدین با یکدیگر را داراست. همین امر موجب می‌شود تا اگر مناسبات دیگری همچون همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حتی همکاری‌های تربیتی، همکاری در امر وظایف خانه و... اتفاق بیفتند، به نسبت کسانی که با هم نسبت خانوادگی ندارند، از دوام بیشتری برخوردار باشد. این دوام تنها از یک عقلانیت ابزاری ناشی نمی‌شود و چون دارای وجه عاطفی نیز هست، پایدارتر خواهد بود. از این‌رو، اگر بنا به شکل‌گیری مناسباتی علیه قدرت باشد، خانواده به دلیل بهره‌مندی از این امتیاز، عملکرد موفق‌تری خواهد داشت.

خانواده، نهادی علیه کنترل نظم فردگرا

یکی از وجوه دنیای مدرن، فردگرایی مبتنی بر عقلانیت ابزاری که در آن، هر فرد از منظر حقوقی که برای او تعریف می‌شود، با جهان اجتماعی و طبیعی خود رابطه و نسبت برقرار می‌سازد. فردگرایی، عمدتاً ذیل اصل آزادی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی رخ نموده است. در این حوزه‌ها، دولت‌های غربی مدرن تلاش کردند تا بیش از هر چیز، بر روی آزادی‌های فرد تأکید کنند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: یکی از مهم‌ترین تاکتیک‌های قدرت، نظام‌سازی مبتنی بر فردگرایی است (دورکیم، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵-۱۲۶). یکی از دلایل فردگرایی، به‌عنوان یک اصل زیربنایی هرگونه سیاست‌گذاری این است که در ساختارهای قدرت، قطعاً امر فردی به نحوی سهل‌تر قابل کنترل خواهد بود؛ چراکه اگر فرد را با یک نهاد یا ساختار همسو مقایسه کنیم، از قدرت کمتری بهره‌مند است و قطعاً ضعیف‌تر نیز عمل خواهد کرد. از این‌رو، می‌توان یکی از کاربردی‌ترین اصول کنترل‌پذیر کردن و نظم‌مندی را در فردگرایی مشاهده کرد. از قبل این مسئله، قدرت می‌تواند نهادهایی را که برای او در بازتولید قدرتش یاری می‌رسانند، ایجاد کند. به عبارت دیگر، قدرت، با توجه به منافع خود، ساختارها و نهادهای سستی را تخریب می‌نماید و نهادهای مرتبط با تأمین منافع اقتداری خویش را بنا می‌نهد.

اما در اینجا خانواده چه جایگاهی دارد؟ هنگامی که این نوع از عقلانیت در دنیای مدرن حاکم شد، شاید توقع اینکه افراد نسبت با خانواده، که بعدی از آن را ارزش‌های اخلاقی غیر از آنچه در دنیای مدرن حاکم شده است روابط خود را تنظیم کنند، توقعی بی‌جا باشد؛ چراکه در خانواده آنچه اصل است، تلاش برای یکدیگر و به جهت رضایتمندی طرف‌های روابط، نه تنها از جهت رسیدن به خواسته‌هایشان، که از جهت آرامش و نیل به مودت و محبت است. در نتیجه، فردگرایی رخت برمی‌بندد؛ چراکه فردگرایی با خود تمایز می‌آورد. درحالی‌که در رابطه مبتنی بر مودت، این تمایزها به یک‌سو نهاده می‌شود و این ظرفیت خانواده، توان مقاومت ایجاد می‌کند. علاوه بر اینکه به جهت چندجانبه بودن روابط در این نهاد، از هم‌پاشیدگی آن کمتر و دارای انسجام و به‌هم‌پیوستگی بیشتری است. همین، پایداری مقاومت را نیز در پی خواهد داشت.

کارکرد و حیثیت مقاومتی خانواده

مسئله اساسی اینجاست که خانواده اصولاً عاملیت خود را در چه سطحی اعمال می‌کند و با چه سازوکاری می‌تواند به کارکرد مقاومتی خود دست یابد؟ آنچه در این پژوهش مدنظر است، اینکه خانواده می‌تواند در شکل‌دهی به انسان‌ها و تغییر هویت سوژه‌محور آنها دست به کنش بزند. از این‌رو، در این راستا در وجه عملی، مقاومت کند.

حلقه واسط خودآگاهی افراد

طراحان نظم جدید انسانی، خانواده را منبع ارزش‌آفرینی، گاهی ضدمساوات و برابری و در نتیجه، دشمن اهداف دولت‌محور خود تلقی می‌کنند. گاهی نیز صرف وجود خانواده، میل و سواس‌گونه خردگرایان برای بسط نظریه نظم مطلوب اجتماعی؛ یعنی آزادی بیشتر (از بالا به پایین) را سد می‌کند (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۴۹). این مسئله بسیاری از اوقات با تمرکز بر روی مباحث حقوق‌محورانه و نه مسئولیت‌پذیرانه و تکلیف‌محور انجام می‌پذیرد. دلیل این امر این است که تمرکز بر روی حقوق، عمدتاً موجب تفرقه و اختلاف می‌شود تا همدلی و اتحاد را تقویت کند. همین مسئله موجب تقویت سلطه‌پذیری می‌گردد. از این‌رو، ما «منشورهای زیادی برای حقوق داریم، اما هیچ منشور رسمی جهت تکالیف و مسئولیت‌ها نداریم» (همان، ص ۳۹).

دولت‌ها در جوامع دموکراتیک غربی، با توهم آزادی در تلاش بی‌وقفه برای هجوم به خانواده و تبدیل همبستگی‌های خانوادگی افراد به وابستگی آنها به خود، به برنامه‌هایش و به درمانگران است که همین موضوع نخستین عامل ایجاد توهم آزادی است (همان، ص ۴۱). به عبارت بهتر، یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین سازوکارهای قدرت، در حوزه خانواده، تلاش برای از هم گسیختن همبستگی‌ها، که مهم‌ترین و مؤثرترین آنها خانواده است، به بهانه آزادی است. درحالی‌که قراردادهای اخلاقی در خانواده کلید برجای‌ماندن صحیح و سالم این نهاد است؛ چراکه در هر آزادی، باید محدودیت‌هایی قرار داد تا این ارزش در صورت کلی خود مخدوش نگردد. ورود سازمان‌های به‌اصطلاح بشردوستانه به حقوق زنان و کودکان نیز از همین جهت بسیار جدی است؛ چراکه به نظم نوین در این عرصه کمک می‌رساند و موجب بازتولید آن می‌شود. از سوی دیگر، افسار یکی از ابزارهای مهم قدرت؛ یعنی سکسوالیته، دیگر در دست خانواده نخواهد بود؛ چراکه تربیت جنسی زنان و کودکان به قدرت سپرده خواهد شد (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹ و ۱۴۷).

از سوی دیگر، اصولاً خانواده حتی اگر عاملیت آگاهانه آن، در دخل و تصرف در ساختارهای قدرت و مقاومت علیه آنان در کمسوترین حالت در نظر بگیریم، به‌خودی‌خود، به‌عنوان یک کانال واسط، آثار بازتولیدی قدرت در سوژه‌ها را کم‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، اگر افراد بدون خانواده و افراد دارای خانواده را در یک مقایسه قرار دهیم، افراد بدون خانواده، بیشتر تحت تأثیر ساختارهای بازتولیدگر قدرت قرار دارند؛ چراکه افراد بدون خانواده، در ساختارهای عمومی بیشتر به شناخت خود و آگاهی از خود دست پیدا می‌کنند. ضمن توجه به اینکه ساختارهای عمومی و نظم جای گرفته در آنان، عامل بازتولید قدرت هستند و مقاومت را در هم می‌شکنند. درحالی‌که افرادی که در خانواده رشد می‌کنند و در تعامل با

آنان بخش عظیمی از خودآگاهی آنان شکل می‌گیرد، تنها عامل خودآگاهی بیرونی خود را نهادهای تنظیم‌گر بیرونی نمی‌بینند. این دیدگاه، برگرفته از رویکرد تعامل نمادین است. رویکرد تعامل نمادین، بیش از اینکه خانواده را یک نهاد اجتماعی ببیند، از آن با عنوان «تعامل مستمر» یاد می‌کند. در این دیدگاه، عمدتاً در خانواده است که کودک می‌آموزد چه تصویری از خود پیدا کند و اساساً خودانگاره او شکل می‌گیرد (مشونیس، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۹۷). از این رو، خانواده به عنوان حلقه واسطی در اعمال نفوذ کانال‌های قدرت، نقش تربیتی و آگاهی‌بخشی به انسان‌ها را ایفا می‌کند. البته افرادی چون گاردنر در این زمینه معتقدند: خانواده نه یک «ساختار واسط»، که یک «ساختار زاینده» است و این فرد نیست که خانواده را پدید می‌آورد، بلکه خانواده است که به دریافت‌های روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی و انگیزه‌های ما برای آینده شکل می‌دهد و اساساً افراد را می‌سازد (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۸۱).

نهاد هدایتگر غربی

بسیاری از متفکران غربی بر این باورند که اساساً استفاده از جنسیت زنان به عنوان ابژه‌هایی در راستای امر جنسی، موجب فروپاشی خانواده می‌شود. روندی که سکسوالیته در غرب طی کرده، نه تنها به فروپاشی خانواده منجر شده است، بلکه زنان و مردان را در همان ساختاری که حاصل آن سوژه‌سازی افراد است، هدایت می‌کند. در اینجا خانواده با هدایتگری میل جنسی و تحدید آن، از یک سوی و نیز با چارچوب‌بندی ساختار جنسیتی، بخصوص در حوزه زنان، تلاش می‌کند تا از آنها به عنوان ابزارهایی برای بازتولید قدرت، جلوگیری کند. در توضیح رهاورد خانواده علیه خشونت جنسی ضد زنان می‌توان گفت: ازدواج و خانواده به عنوان وسیله‌ای برای رام کردن خشونت جنسی مردان و ایجاد الگویی بلندمدت، که در آن از تماس جنسی با افراد دیگر خودداری می‌شود (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۸۷)، هم کنترل‌گری این حوزه را به عهده می‌گیرد و هم موجب می‌شود تا آنچه که جهان غرب با آن به عنوان پدیده‌ای که در بازتولید قدرت و ثروت بهره می‌برد، در شکل درست خود مورد استفاده قرار گیرد. آزادی در رابطه جنسی در جوامع غربی، یکی از هوشمندانه‌ترین روش‌ها برای پذیرش سیاست دولت، از بالا به پایین و جلب توده مردم به نوعی اطاعت مدنی بوده است (همان، ص ۴۱). هاتفورد به نقل از هاکسلی، در کتاب *مدینه فاضله نوین*، خاطر نشان می‌کند که «برای جبران کاهش آزادی سیاسی و اقتصادی، آزادی جنسی شروع به افزایش می‌کند» (همان، ص ۲۷۳). در این قسم، دولت‌ها و نهادهای قدرت با حذف خانواده به عنوان نهادی که متقبل رابطه جنسی است، سکسوالیته را از امر خصوصی به امر عمومی بدل کردند و از آن به عنوان اهرم قدرت بهره بردند.

روابط جنسی آزاد، تأمین نیاز جنسی را از محدوده خانواده فراتر برد و به صحنه عمومی جامعه از شغل و تحصیل گرفته تا تفریح و رسانه کشاند و به «جامعه‌ای جنسی شده» مبدل ساخت (هاشمی فشارکی، ۱۳۹۵، ص ۵۲). کار به جایی رسیده که ژان بودریار به عنوان یکی از متفکران به نام پست مدرن معتقد است: «در عصر جدید پست مدرن، سکس مرده است؛ زیرا تمام چیزها به صورت سکس درآمدند. صور خیالی، وانموده‌ها و تشبیهات تصنعی در همه

جا، به چشم می‌خورند. در آگهی‌های تبلیغاتی، در مد و در تلویزیون، ویدئو و سینما، سکسوالیته دیگر رفتار یا عملی شخصی، خصوصی، و محرمانه نیست، بلکه رفتاری است آزاد، باز، همه جایی، نامحدود، بی‌قیدوبند، مورد تشویق و ترغیب و با حالتی تحکم‌آمیز و امریه فرمان یا دستوری برای رها ساختن تنش‌ها و امیال جنسی، به کمک کدهای جنسی. به این ترتیب بودریار چنین نتیجه می‌گیرد که همه چیز سکسوالیته است (ضمیران، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳). همان‌گونه که اشاره شد، این امر نیز حاصل وضعیتی است که بر پایهٔ بنیادهای فکری غربی و از طریق تلاش نتیجه‌بخش برای اضمحلال خانواده روی داده است.

نکتهٔ دیگر اینکه خانواده با نقش حمایت‌گری خود از زنان موجب می‌شود تا آنان برای به دست آوردن امکانات و سرمایه‌های متعدد مالی و اجتماعی و فرهنگی، به‌عنوان یک انسان نه لزوماً یک زن، به عرصه‌های اجتماعی ورود کنند؛ چراکه احساس ضعفی که در نبود حمایتگری خانواده برای زنان رخ می‌دهد، آنان را بیشتر به سمت ابژه‌های جنسی برای ساختار قدرت هدایت می‌کند.

زنان در خانواده، اذهان مقاوم

در جریان جامعه‌پذیری، زنان به گونه‌ای تربیت می‌گردند که عموماً آماده برای پذیرش نقش‌های داخل خانواده می‌گردند. از یک‌سو، مردان نیز برای نقش‌های خارج از خانه تعلیم می‌بینند. این مسئله جدای از دلایل عقلانی و کارکردی که در مورد آن وجود دارد، البته به معنای ردّ تام یا پذیرش تام آن نیست و باید به صورت جداگانه‌ای در مورد آن بحث و بررسی انجام گیرد. در اینجا، با توجه به موضوع بحث، مورد مذاقه قرار می‌گیرد. ساختارهای نظم‌یافته، بیشتر در فضاهای عمومی رخ می‌دهند. به عبارت دیگر، فضاهای عمومی در شکل‌دهی به سوژهٔ مدرن دست قوی‌تری داشته‌اند. در این فضاهاست که قدرت، توانسته نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. اما مسئله اینجاست که اگرچه قدرت و نظم نوین مدرن با استفاده از حداکثر ابزار خود از جمله رسانه دست به تغییر و تنظیم انسان‌ها و مناسبات آنها زده است، اما زنان در جوامع کمتر مدرن شده و غیرغربی، علی‌رغم تلاش‌های انجام‌گرفته در خارج ساختن آنان از فضاهای خصوصی و به طور خاص از خانه، به دلیل حضور کمتر در نظم‌های نوین، یا ساختارهای بیرونی و عمومی ایجاد شده، ذهنیتی دارند که کمتر با این‌گونه فضاها شکل گرفته است. به همین میزان نیز از ارزش‌های مستقر در ساختارهای سکولار، به دورند. از این رو، ظرفیت مقاومتی ایشان فعال‌تر است. مسئلهٔ دیگر اینکه عقلانیتی که در ساختارهای قدرت لحاظ شده، عموماً عقلانیتی مردانه است که می‌توان آن را در گفتاری جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داد. اما اگر قرار باشد که علیه قدرت شکل گرفته مقاومتی صورت پذیرد، این عقلانیت، عقلانیتی از همان جنس نیست. از این رو، بهره بردن از منطق زنانه، به‌عنوان موجودی که رکن خانواده است در این مسیر بیشتر راهگشا خواهد بود. لازم به یادآوری است که به این مسئله، باید نگاه نومراتی و طیفی داشت؛ یعنی به میزانی که از ساختارها دوری می‌شود، قدرت انتقادی فرد، علیه ساختارهای مستقر، که در دست نهادهای مقتدر هستند، بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، یکی از ظرفیت‌های زنان در مواجههٔ مقاومتی، همین عدم حضور در ساختارها و فضاهای

عمومی است. از این رو، ذهنیت کمتر سازمان یافته و مقیدی خواهند داشت که اگر در کنار مرد قرار بگیرد و حتی با استراتژی‌ها و تاکتیک‌های لازم پیش رود، نه تنها ذهنیت ساختمان و سلطه‌جویی مرد تعدیل خواهد شد، بلکه می‌تواند از وی نیرویی بسازد که از خانواده، هسته مقاومت را شکل داده و سپس، در جامعه و فضای عمومی این مقاومت را گسترده دهد. در اینجا دیگر نقش زنان نقش تبعی نیست، بلکه متبوعی است که با ایستادن در جایگاه مقاومتی خویش، ضد جریان سلطه، آن را توسط مرد اشاعه خواهد داد. بنابراین، بحث در کنار گرفتن حوزه خصوصی و عمومی است. حوزه خصوصی حوزه کمتر دستکاری شده‌ای است که امکان‌رهای در آن بیشتر است. هر چند تلاش نظم نوین برای در دست گرفتن حوزه‌های خصوصی نیز کم نبوده است. برای نمونه، می‌توان گفت: سکسوالیته نمونه‌ای از این امر است، اما قدرت خانواده به عنوان نهادی که تاکنون از بسیاری از آسیب‌های این نظم نوین به انسان‌ها جلوگیری نموده است، غیرقابل انکار است.

خانواده و مقاومت اقتصادی

همان گونه که در ابتدای بحث گذشت، مسئله این پژوهش قدرت مقاومتی است که از قبل ظرفیت خانواده، علیه نظم نوین غربی، که منجر به سوژه‌گی شده است، به عنوان یک کارکرد مطرح می‌گردد. نسبت اقتصاد و خانواده و سیاست‌های مرتبط با آن، مباحث مهمی مطرح است که از حوصله و موضوع بحث ما خارج است. اما آنچه در این مقوله اهمیت دارد، این است که یکی از سازوکارهای مهم در عرصه مقاومت علیه سوژه‌گی غرب، وجه اقتصادی آن است. از این جهت، نحوه‌هایی از تولید ثروت، که بر بنیان خانواده شکل می‌گیرد و ادامه می‌یابد، دارای کارآمدی ویژه هستند. یکی از مهم‌ترین دلایل این امر، بنیانی است که در خانواده متفاوت با کنش‌های عرصه اقتصاد، فعالیت اقتصادی اتفاق می‌افتد. عقلانیتی که در اقتصاد، بر پایه آن فعالیت‌های اقتصادی سامان می‌یابد، عقلانیت سودمحور فردگراست. به عبارت دیگر، بنیادی که *آدام اسمیت* در توجیه دست نامرئی بازار، از آن بهره می‌برد این است که منفعت شخصی هر انسان، موجب می‌شود که عرضه و تقاضا به شکلی متوازن عمل کنند و در نهایت منافع اشخاص، تأمین گردد و وضعیت اقتصادی متعادل پیش رود (اسمیت، ۱۳۵۷). اما آنچه در اقتصاد خانواده محور شکل گرفته، تنها بر پایه منفعت شخصی نیست. از یک سو منافع اقتصادی کل اعضای خانواده ملاحظه می‌گردد؛ چراکه بنیاد، دیگر بر پایه فرد نیست و از سوی دیگر، فعالیت اقتصادی به نحوی پایدار رخ می‌نماید؛ چراکه پارامترهای موجود در رشد، تنها اقتصادی نیستند و دیگر جنبه‌های روانی، تربیتی و حتی فرهنگی، با توجه به انسجام و وجه همبستگی گروه - خانواده نیز مورد توجه است؛ چه بسا این وجوه هویتی بر بعد اقتصادی مسئله چیره شده، و سایه افکند. آنچه بدیهی است اینکه به سبب تبدیل خانواده به یک محیط خصوصی، جدایی آن با جامعه بزرگ و کاهش وابستگی آن به محیط خارج، این نهاد وابستگی درونی متراکم‌تری دارد. بنابراین، روابط انسانی درون خانواده عمیق‌تر شده و احساسات نیز در روابط خانوادگی افزون‌تر است (اعزازی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۳). لذا فعالیت اقتصادی کاملاً بر بنیادی متفاوت و وجهی جدید صورت می‌پذیرد و از این جهت نیز بسیار پایدارتر از فعالیت اقتصادی در مدل بازار آزاد و سرمایه‌دارانه است.

نکته دیگر اینکه فعالیت اقتصادی در عرصه خانواده، وجه امنیتی بسیاری قوی‌ای دارد که همین امر به رشد روزافزون آن دامن می‌زند. تحقیقات مختلف نیز نشان داده‌اند که انگیزه افرادی که دارای خانواده هستند، بسیار بیشتر از افراد مجرد و بدون خانواده در عرصه اقتصادی است. این موضوع دلایل روانی متعددی دارد (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۸۲-۸۵).

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از عوامل بسیار قدرتمند در ایجاد انگیزه برای فعالیت اقتصادی است. گاردنر تأکید می‌کند که مردان غیرمتاهل، تقریباً نصف درآمد مردان متأهل درآمد کسب می‌کنند (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۸۴). بنابراین، در عرصه مقاومتی، یکی از مهم‌ترین ابزارها، اقتصاد است که یکی از بهترین شیوه‌های کسب موفقیت در این عرصه، تأکید بر فعالیت‌های اقتصادی خانواده‌محور است.

نتیجه‌گیری

بحث از ظرفیت نهاد خانواده، به‌عنوان کانونی علیه نظم نوین غربی و ساختارهای آن، که قدرت این نظم را مداوماً بازتولید می‌کند، گفتاری است که در این پژوهش به آن پرداخته شده است. نگاه وجودشناختی صدرایی شکل‌گیری خانواده را نه به‌عنوان نهادی که از وجهی قراردادی بازتولیدکننده نظم موجود است، بلکه به‌عنوان نهادی می‌نگرد که بر پایه‌ای الهی و مبتنی بر فطرت، در طی طریق کمال هر انسان، در او وجود دارد. لذا می‌تواند با همین نقطه قوت خود، به‌عنوان نهادی که پایدار است، علیه قدرت نظم نوین برخیزد. به بیان گویاتر، خانواده مأمی است که طبق نگاه وجودشناختی، نسبت با سایر ساختارها، کمتر مورد دست‌اندازی، می‌تواند واقع شود و نظم آن، بیشتر در دست اعضای آن است تا عوامل بیرونی. در این جستار تلاش شد تا از خانواده به‌عنوان نهادی یاد شود که با تفتن به میکروفیزیک قدرت و از طریق وجود احساس، ضمن داشتن رویکردی غیرفردگرا، یک توان مقاومتی می‌یابد که با ایجاد واسطه در خودآگاهی افراد، هدایت‌گری گرایز، بهره‌مندی از ذهنیت زنان درون خانواده و قوتی که خانواده در حوزه اقتصادی دارد، می‌تواند علیه قدرت نظم نوین به پا خیزد. لازم به یادآوری است که تحلیل‌های موجود، در یک نگاه طیفی بررسی شده‌اند که این نگرش طیفی، به این معناست که اگرچه در بسیاری مواقع، خانواده آن چیزی نیست که دقیقاً در این پژوهش توصیف شده است، اما به میزانی که با این تصویر از خانواده مواجهیم، این ظرفیت‌ها در آن اعم از جوامع غربی یا شرقی فعال خواهد شد.

بنابراین، اگرچه در کتاب‌های جامعه‌شناسی خانواده، کارکردهای متفاوتی برای خانواده مطرح شده که بیشتر ناظر به افراد است، اما اگر بتوان بر روی ظرفیت‌هایی که در این پژوهش به آنها پرداخته شده است، به‌عنوان یک مسئله نظری و حتی سیاست‌گذارانه، از جانب انقلاب اسلامی تمرکز کرد، خانواده به‌عنوان بنیاد و شالوده‌ای جدید در نظر گرفته شده که می‌تواند نظم نوین غربی را، که تمثیل آن در سوژه نهادینه شده است، کنار نهد و از آسیب‌هایی که توسط خودبنیادی انسان غربی متوجه جامعه آنها شده است، جلوگیری به عمل آورد.

منابع

- اسمارت، بری، ۱۳۸۵، *میشل فوکو*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران، کتاب آمه.
- اسمیت، آدام، ۱۳۵۷، *تروت ملل*، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران، پیام.
- اعزازی، شهلا، ۱۳۷۶، *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- ای. هال، دونالد، ۱۳۹۶، *سوزه‌گی*، ترجمه هادی شاه‌ی، تهران، کتاب پارسه.
- آر. کنگ، استوارت، ۱۳۸۳، *چارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آرون. ریمون، ۱۳۷۷، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی و فرهنگی.
- بستان، حسین، ۱۳۹۰، *جامعه‌شناسی خانواده با نگاهی به منابع اسلامی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- تاجیک، محمدرضا، ۱۳۷۸، *میشل فوکو و انقلاب اسلامی*، تهران، بقیه.
- دریفوس، هیوبرت و پل رایینو، ۱۳۷۶، *میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- دورکیم، امیل، ۱۳۹۱، *درس‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه سیدجمال‌الدین موسوی، تهران، نشر نی.
- ذوالفقاری‌پور، محبوبه و همکاران، ۱۳۸۳، «بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران»، *تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره*، ش ۱، ص ۳۱-۴۶.
- ساروخانی، باقر، ۱۳۸۲، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*، چ پنجم، تهران، سروش.
- سجویک، پیتر، ۱۳۸۸، *دکارت تا دریدا، مروری بر فلسفه اروپایی*، ترجمه محمدرضا آخوندزاده، تهران، نشر نی.
- سلطانی، مهدی، ۱۳۹۷، *بازخوانی انتقادی بازتاب مفهوم مدرن زمان در علم اجتماعی ماکس وبر از منظر حکمت متعالیه*، رساله دکتری، قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
- سوزنچی، حسین، ۱۳۹۱، «وجودشناسی خانواده، نمونه‌ای از کاربرد فلسفه صدرایی در مطالعات اجتماعی»، در: *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت روز جهانی فلسفه*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- شرت، ایون، ۱۳۸۷، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح سیدجلال آشتیانی، مشهد، مرکز الجمعی للشر.
- ضیمران، محمد، ۱۳۷۹، *میشل فوکو، دانش و قدرت*، تهران، هرمس.
- علی محمدی، امین، ۱۳۹۶، «علم/ایدئولوژی در نظرگاه لویی آلتوسر، جایگاه نظام آموزش در مناسبات قدرت»، *سیاست*، سال چهارم، ش ۱۳، ص ۸۵-۱۰۷.
- عنایت، حلیمه و مریم سروش، ۱۳۸۸، «میزان و نوع مقاومت در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره»، *پژوهش زنان*، دوره هفتم، ش ۲، ص ۸۵-۱۱۲.
- کاظمی، عباس، ۱۳۸۴، «پربالماتیک زندگی روزمره در مطالعات فرهنگی»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، دوره اول، ش ۴، ص ۹۷-۱۲۲.
- گاردنر، ویلیام، ۱۳۸۴، *جنگ علیه خانواده*، ترجمه معصومه محمدی، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- مشونیس، جان، ۱۳۹۵، *مسائل اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- منصوری، مریم، ۱۳۹۴، *بررسی انتقادی تبارشناسی میشل فوکو از منظر حکمت اسلامی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
- مهدوی، محمدصادق و حبیب صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲، «بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های تهرانی»، *مطالعات زنان*، ش ۲، ص ۲۷-۶۸.

میلر، پیتر، ۱۳۸۲، سوژه، استیلا و قدرت، در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، تهران، نشر نی.

نظری، علی اشرف، ۱۳۸۴، «تحلیل قدرت از دیدگاه استیون لوکس، قدرت از نگاه کثرت‌گرا، اصلاح‌طلب و رادیکال»، راهبرد، دوره سیزدهم، ش ۲.

ویر، ماکس، ۱۳۷۳، اخلاق بیروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران، سمت.

هاشمی فشارکی، سیداحمد، ۱۳۹۵، رویکردها و نظریه‌های اجتماعی خانواده، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

Foucault, Michael, 1980, *Power / Knowledge: Selected Interviews and other writings*. 1972-79. Ed. By Colin Gordon New York, Panteon.

Green R. T.; Leonardi J. Chandon J. and Cunningham I., 1983, "Societal Development and Family Purchasing Roles: A Cross National Study", *Journal of Consumer Research*, v. 9, n.4, p 436-443.

Horkheimer, M, 1973, *Traditional and critical theory*, in his critical theory, op, cit.

Monison, J, 1980, *Strategies for Socialists? Foucaults Conception of Power, Economy and Society*, London, Sage Publication.

Thomas, Peter, 2009, *the Gramscian Moment; Philosophy, Hegemony and Marxism*, Boston, Brill.

Webster, Cynthia, 2000, Is spousal decision making a culturally situated phenomenon?, *Psychology and Marketing*, p 1035-1058.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی